

خلیج فارس در هندسه قدرت نظام جهانی و نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در آن

مسعود مطلبی* / مهدی عباسی** / علی قدیم ملالو***

چکیده

خلیج فارس به عنوان یکی از مرزهای آبی ایران در طول تمام قرون از مناطق استراتژیک به شمار می‌رفته است. اهمیت این منطقه را در تحولات مختلف تاریخ ایران می‌توان به روشنی مشاهده کرد؛ به گونه‌ای که در دوره‌های گوناگون ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران متأثر از ویژگی‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک آن بوده است. از سوی دیگر خلیج فارس به عنوان یک منطقه ژئوپلیتیک واقع در یکی از مهمترین مسیرهای دریایی نه تنها در آسیا بلکه در سراسر دنیا از اهمیت و ویژگی‌های خاصی برخوردار است. لذا این موقعیت ممتاز سبب شده است تا از سپیده دم تاریخ رقابت‌های استعماری و توسعه طلبانه دولت‌های سلطه گر همواره مورد توجه قرار گیرد؛ و در سال‌های اخیر به دلیل اهمیت زیاد انرژی حاصل از تولید نفت قدرت‌های صنعتی جهان را بیش از پیش متوجه منطقه کرده است. در این پژوهش برآنیم تا ضمن تبیین منطقه خلیج فارس به بررسی سیاست‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای بپردازیم.

کلید واژه‌ها

خلیج فارس، قدرت‌های فرامنطقه‌ای، استراتژیک، آمریکا.

* استادیار علوم سیاسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران

** عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

*** دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل گرایش دیپلماسی کنترل تسلیحات دانشگاه صنعتی مالک اشتر، تهران، ایران

مقدمه

خلیج فارس به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک خود همواره در گذشته مورد توجه قدرت‌های بزرگ بود و پس از کشف نفت در این منطقه، بر اهمیت آن افزوده شد. منطقه خلیج فارس در ابتدا تحت سیطره قدرت‌های اروپایی بود. بعد از جنگ دوم جهانی و با افول قدرت جهانی انگلستان، به تدریج بر نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس افزوده شد، به طوری که از دهه ۱۹۷۰ به بعد به رغم تلاش‌های اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده تنها قدرت برتر منطقه‌ای تلقی می‌شد. پس از پایان جنگ سرد، در شرایطی که آمریکا رقیب قدرتمندی در منطقه برای خود تصور نمی‌کرد، تلاش‌های گسترده‌ای را برای مدیریت امور در منطقه دنبال کرد. برخی از نظریه پردازان روابط بین الملل، با تأکید بر جایگاه برتر آمریکا در نظام بین الملل در دوران پس از جنگ سرد، سیاست آمریکا در منطقه خلیج فارس را با توجه به موقعیت محوری این منطقه، در راستای تلاش‌های این کشور برای کسب جایگاه هژمونیک در سطح جهانی تعبیر می‌کنند. طی سال‌های پس از جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا به رغم تلاش فراوان و صرف هزینه‌های هنگفت برای تثبیت موقعیت هژمونیک خود در منطقه خلیج فارس، با چالش‌ها و موانع جدی در این منطقه رو به رو بوده است. مخالفت بازیگران منطقه‌ای مانند ایران با هژمونی آمریکا و ناکامی‌های این کشور در عرصه‌هایی مانند عراق، از موانع منطقه‌ای هژمونی آمریکا در خلیج فارس است. در سطح بین‌المللی نیز تلاش سایر قدرت‌های بزرگ برای اعمال نفوذ در منطقه، اقدام برای موازنه‌سازی در مقابل آمریکا در خلیج فارس محسوب می‌شود. در دوران جنگ سرد، موازنه‌سازی از طریق استراتژی تقابلی میان قدرت‌های رقیب صورت می‌گرفت، ولی پس از جنگ سرد، استراتژی رقابت و همکاری جایگزین استراتژی تقابلی شده است. اگر چه در هم تنیدگی روابط و برخورداری از منافع مشترک در فضای جهانی شده، از سطح رقابت و تقابل قدرت‌های بزرگ کاسته و در مقابل، سطح همکاری‌ها را افزایش داده است؛ اما این موضوع به معنای حذف نگرانی‌های آنها از برتری بی‌چون و چرای یک بازیگر در برابر سایر بازیگران نیست. به عبارت دیگر، اگرچه تلاش‌های موازنه جویانه سخت‌افزاری دیگر جایگاه چندانی در استراتژی قدرت‌های بزرگ ندارد، اما تلاش‌های موازنه جویانه در شکل نرم آن هم چنان ادامه دارد. مخالفت سه کشور روسیه، آلمان و فرانسه با تهاجم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، یکی از مهمترین نمونه‌هایی است که نظریه پردازان برای تأیید این ادعا، یعنی رقابت قدرت‌های بزرگ در خلیج فارس به منظور موازنه‌سازی نرم، مطرح می‌کنند.

اهمیت استراتژیک خلیج فارس

بطوریکه می دانیم در دنیا نقاطی وجود دارد که انهدام آنها و یا صدمه زدن به تأسیسات مستقر در آنها می تواند به سادگی تعادل جهان را به هم بزند. مناطق صنعتی در آلمان، آمریکا، انگلیس، ژاپن یا بازارهای بورس لندن، نیویورک، توکیو و پاریس و باقی شهرهای بزرگ و تأثیر گذار مانند واشنگتن، نیویورک، لوس آنجلس، فرانکفورت، برلین، لندن و پاریس. ضربه به هر کدام یک از این مراکز پس از چندی قابل جبران است، اما نقطه‌ای در دنیا وجود دارد که هر گونه ضربه شدید با تصرف سریع آن می تواند اقتصاد دنیا و به دنبال آن حیات انسان صنعتی را به شدت به خطر اندازد. در حال حاضر جهان کماکان به انرژیهای هیدروکربوری نظیر گاز و نفت متکی است. این در حالیست که ۶۵ درصد ذخایر نفتی و ۴۰ درصد ذخایر گازی جهان در خاورمیانه قرار دارد. کشورهای حوزه خلیج فارس تنها کشورهای جهان هستند که تا هشت سال دیگر نفت در اختیار دارند. مصرف روزانه نفت جهان در حال حاضر ۷۵ میلیون بشکه در روز است. هرگونه اختلال در انتقال نفت می تواند طی مدت کوتاهی ذخایر استراتژیک نفتی غرب و شرق را به انتها رسانده و ضمن افزایش سرسام آور قیمت نفت، در میان مدت سبب توقف رشد اقتصادی جهان شود. بررسی میزان تولید و مصرف نفت نشان می دهد که کشورهای تولید کننده فعلی نفت به سرعت در حال از دست دادن ذخایر خود هستند و شاید از سالهای ۲۰۲۰ به بعد ۸۰ درصد کشورهای تولید کننده نفتی برای عرضه نداشته باشند. در آن صورت تنها چند کشور باقی می ماندند که می توانند نفت جهان را تأمین کنند.

عربستان سعودی، ایران، امارات متحده عربی، عراق و کویت تمامی این کشورها در حاشیه خلیج فارس واقع هستند و خلیج فارس نقش اصلی را در "فرصت" و "تهدید" آنها دارد. این کشورها تنها مناطق دنیا هستند که از سال ۲۰۸۰ به بعد نیز نفت دارند. باید گفت که تنها دو کشور عربستان سعودی و ایران ۳۴ درصد ذخایر نفتی دنیا را در اختیار دارند؛ به عبارت دیگر هرگونه اتفاقی در حیات سیاسی و اقتصادی این دو کشور تأثیر مستقیمی بر تمدن غرب و شرق جهان دارد (ایسنا، ۱۳۸۳: ۳۰ مرداد).

کانادا غول صنعتی آمریکای شمالی نیز حتی به اندازه یک میدان نفتی متوسط ایران نفت ندارد. ۱۶ سال دیگر کار میادین کانادا نیز تمام است. با این محاسبه مشخص می شود که تا سال ۲۰۲۰ در جهان صنعتی، دیگر تولید کننده‌ای نخواهد ماند و ۱۵ میلیون بشکه کمبود بازار را باید خاورمیانه و بویژه خلیج فارس تأمین کند. تحلیلگران نفتی از هم اکنون پیش بینی

می‌کنند که در سال ۲۰۳۰، ۷۰ درصد نفت دنیا توسط خاورمیانه تأمین خواهد شد. به عبارتی خاورمیانه مبدل به قلب تپنده جهان خواهد شد. در منطقه‌ای به وسعت ۶ میلیون کیلومتر مربع سرنوشت ۱۲ میلیارد انسان رقم خواهد خورد (خرازی، شاتا).

در بخش گاز اهمیت منطقه کمتر از نفت نیست. وجود ۴۰ درصد گاز جهان در منطقه که بخش اعظم آن در اختیار ایران دارد که به عنوان دومین دارنده منابع گازی جهان است، جذابیت منطقه را دو چندان می‌کند. با توجه به موارد فوق طبیعی است که غرب بویژه قدرتهای درجه اول نظامی و صنعتی اهمیت ویژه‌ای برای خلیج فارس قائل شوند. از ۱۰۵۰ میلیارد بشکه ذخایر قطعی نفت ۶۸۵ میلیارد آن در این نقطه واقع شده است. بسیار پر واضح است که مالک این نقطه از جهان، مالک دنیا خواهد بود. بنابراین نبردهای بزرگ بر سر تصرف منطقه مسئله غربی نیست.

موقعیت سیاسی و اقتصادی خلیج فارس

چنانکه ذکر شد اهمیت فعلی و آتی خلیج فارس و خاورمیانه به اندازه‌ای است که غفلت هر قدرتی از آن می‌تواند سبب زوال اقتصادی آن تا سال ۲۰۲۰ شود (اسدیان، ۱۳۸۱: ۶۵). بنابراین ملاحظه می‌شود که خلیج فارس نه منطقه ضروری برای یک کشور یا یک قاره، بلکه منطقه‌ای مهم برای ثبات اقتصاد جهانی است. همانگونه که ذکر شد تغییرات در امنیت این خلیج و کشورهای پیرامون آن می‌تواند به سرعت بر چشم انداز امنیتی دیگر کشورها تأثیر بگذارد. به نظر می‌رسد که آمریکا از اوایل دهه ۹۰ اشتباهی زیادی را برای تصرف کامل این منطقه صرف کرده و می‌کند. بویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱، آمریکا علاقه زیادی را برای توسعه پایگاههای نظامی خود در این منطقه به کار گرفت. ضلع جنوبی خلیج فارس و دریای عمان از مدتها قبل در اختیار دول آمریکا و انگلیس بوده و آنها همواره حضوری قوی در جنوب خلیج فارس داشته‌اند. روی کار آمدن دولتهای چپگرا در عراق طی سالهای ۱۹۸۰-۱۹۵۰ و وقوع انقلاب اسلامی در ۱۹۷۸ سبب شد تا نیمه شمالی خلیج فارس از چنگ این قدرت خارج بماند. در سال ۱۹۹۱ ارتش آمریکا با یورش عظیم، ارتش یک میلیون نفره صدام حسین را در جنوب عراق درهم شکست و عملاً توازن خود را به سود خود در منطقه بر هم زد، در حالیکه تا پیش از این ارتش عراق به عنوان نیروی اول اعراب مطرح بود و حداقل چهار برابر عربستان قدرت نظامی داشت. حاکمیت بلامنازع در منطقه با وجود ارتش عراق ممکن نبود؛ اگر

چه این ارتش در برهه‌هایی از زمان به عنوان نیروی خنثی کننده نیروی دوم مخالف آمریکا یعنی ایران عمل می‌کرد (ایسنا، ۱۳۸۳: ۷۵-۳). آمریکا با حضور در افغانستان، توسعه پایگاه‌های آسیای میانه، افزایش حضور در کشورهای عرب خلیج فارس و استقرار ۱۲۰ هزار نظامی در خاک عراق خیز بزرگی برای تصرف کامل خلیج برداشت. سیاست‌های دوگانه آمریکا مدتی است که با خروج عراق از صف مخالفان آمریکا به پایان رسیده است، اما آمریکا برای تسلط کامل خود بر خلیج فارس هنوز با دو چالش دیگر مواجه است: ۱- وجود ایران ۲- مقاومت شدید اروپا، روسیه و چین برای مقابله با سلطه طلبی بیشتر آمریکا. بطوریکه می‌دانیم علیرغم حجم عظیم نیروهای آمریکایی مقتدر در منطقه (حداقل ۳۰۰ هزار آمریکایی در عراق، افغانستان، آسیای میانه و شیخ نشینهای جنوب مستقر هستند) هنوز این نیروها نمی‌توانند خنثی کننده نیروی ایران به حساب آیند. ایران با برخورداری از کل سواحل شمالی خلیج فارس، بنادر عریض و بزرگ، ارتش حدود ۷۰۰ هزار نفری و زیر ساختهای عظیم تدارکاتی، سد بزرگی بر سر راه نیروهای آمریکایی است. به نظر می‌رسد آمریکا حداقل تا چند دهه آینده برنامه‌ای برای رویارویی تمام عیار نظامی با ایران نداشته باشد، چرا که چنین اقدامی به جز نیاز به ارتش دو تا سه برابر نیروی به کار گرفته شده در مارس ۲۰۰۳، باید از پشتیبانی جهانی برخوردار باشد (www.Shane.ir/pe/new).

اما مورد دوم کشورهای مانند ژاپن و اروپا به شدت به نفت خلیج فارس وابسته هستند. این دولت‌ها به هیچ وجه ذخایر نفتی به مانند روسیه و یا آمریکای مرکزی و جنوبی در اختیار ندارند. از دست رفتن خلیج فارس و تسلط یک قدرت بر آن می‌تواند آنها را همواره با این نگرانی مواجه کند که شاید روزی قدرتی مایل به محدود کردن حوزه تصمیم‌گیری آنها با استفاده از اهرم نفت شود. کشور چین نیز که تا سال ۱۹۹۰ صادر کننده نفت بود از اواسط این دهه به وارد کننده نفت تبدیل شد. روس‌ها نیز به خوبی می‌دانند که خلیج فارس منطقه استراتژیک است که نباید آن را تحت هیچ شرایطی به یک قدرت توسعه طلب واگذار کرد. خلیج فارس برخلاف اکثر نقاط جهان منطقه‌ای متشکل از ارتش‌های بزرگ و کشورهای پرجمعیت نیست. در این منطقه به جز ایران، یک کشور جنگ زده عراق، کشوری با جمعیت بیست میلیون نفری عربستان و انبوهی از کشورهای یک تا سه میلیون وجود دارد. این کشورها اکثراً فاقد زیرساختهای مناسب برای پرورش و نگهداری نیروهای عظیم مسلح هستند، حال آنکه به واقع صدها میلیارد تن نفت را در اختیار دارند و برخی از این کشورهای کم جمعیت نفتی معادل قاره اروپا و

آمریکای شمالی دارند. نکته کلیدی در روابط آمریکا و اروپا چالش بر سر خلیج فارس است. اروپای غربی، روسیه و چین در سال ۲۰۰۳ همزمان با حمله مجدد آمریکا به عراق سنگین‌ترین مقاومت را از خود نشان دادند. فرانسه، آلمان و ایتالیا به گونه‌ای یکسان اقدام آمریکا در حمله به عراق را اشتباه و نشانه اشتیاق آمریکا به جنگ دانستند. البته شکست مشکوک ارتش عراق در چهار روز آخر جنگ و فتح بودن مقاومت بغداد سبب شد تا اجماع علیه آمریکا شکل نگیرد، اما آشکار است که اروپا این بار در مقابل اقدام نظامی در مقابل تنها قدرت خلیج فارس سکون نکند (کلر، ۱۳۸۲: شماره ۷۷).

چنین به نظر می‌رسد که اروپا ظاهراً در مبارزه آمریکا با مبارزان خاورمیانه‌ای (عراقی، افغانی، سعودی و مصری) تمایلی به دخالت ندارد. از طرف دیگر آنها از شکستهای آمریکا در عراق و کندی حرکت این کشور در افغانستان ناراضی نیستند. با در نظر گرفتن این واقعیت که تلفات سربازان آمریکایی در عراق از ۳۰۰۰ نفر گذر کرد، آن‌ها سیاست صبر و انتظار خود را موفق می‌بینند. آمریکا اکنون نبرد در خاورمیانه را پیچیده‌تر از نبردهای بالکان، آفریقا و یا آمریکای مرکزی می‌بیند. آمریکائی‌ها اکنون پی برده‌اند که نبرد در بین النهرین و شیه جزیره عربستان با درگیری ایران بسیار مشکل‌تر از آنچه می‌پنداشتند بوده است. بازوهای واشنگتن بیش از حد بر روی قدرت ایالات متحده حساب کرده بودند و بر عکس کشورهای اروپایی، چین و روسیه را دست کم گرفته بودند. در خاورمیانه محاسبات بسیار پیچیده است. در لبنان، سوریه، فلسطین اشغالی و عراق طی نیم قرن اخیر هیچ نبردی به سرانجام نرسیده است، چرا که شبخ قدرتهای منطقه‌ای و اروپائی مانع از برتری یک اراده به اراده‌های دیگر شده است. حتی ارتش اسرائیل با کمک بازوان اطلاعات بی رحم خود نتوانست امنیت مورد نظرش را در لبنان و فلسطین اشغالی (که وسعتی کمتر از استان بصره عراق دارند) اعمال کند.

البته هدف از بیان این مطلب این نیست که بسیاری از مقاومت‌های محلی به قدرتهای اروپایی، روسیه و چین ارتباط دارد، اما واضح است که در خاورمیانه اگر تمامی طرفهای درگیر نخواهند آرامشی برقرار نمی‌شود. اما بازی اصلی در منطقه بر سر ایران است. ایران پس از وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۸، ناگهان از جرگه نیروهای غربی خارج شد و به صورت نیروی مستقلی درآمد. پتانسیل‌های ایران اصلاً قابل مقایسه با سایر کشورهای منطقه نیست. سابقه دسترسی ایرانیان به علوم و فنون جدید به صد سال قبل باز می‌گردد، حال آنکه رقبای عرب ما حداکثر چهل سال سابقه همنشینی با تمدن جدید را دارند. مضافاً آنکه ایران از هشتاد سال

قبل به این سو دارای ارتش منظم، دانشگاه‌های معتبر، زیرساخت‌های صنعتی، نیروهای تحصیل کرده و غیره بوده است. ایران سواحل شمالی خلیج فارس را کاملاً در اختیار دارد. جایی که سالانه ۱۳ هزار کشتی، نفتکش، سوپر نفتکش و کشتی‌های قاره پیما در آن تردد می‌کنند. ایران تمامی ظرفیتهای لازم را برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای دارد. آمریکا به دنبال اینست که توان رزمی ایران را نیز منهدم کند و یا آنکه ایران را کاملاً دولت همراه خود سازد. به ویژه آنکه آمریکا از سپتامبر ۲۰۰۱ پی برد که عربستان بدلیل وجود بافت عشیره‌ای حکومت قابل اتکایی ندارد و مردم آن نیز اصلاً قابل اعتماد برای غرب نیستند. به همین دلیل آمریکا در سه سال اخیر به تدریج نیروهای خود را به قطر و بحرین منتقل کرده است. اکنون برای آمریکا مسلم شده است که سعودیها بیشترین اثر را به حوادث یازده سپتامبر، بمب گذاریهای عربستان علیه آمریکا داشته‌اند. بنابراین هدف آمریکا دست یابی بی چون و چرا بر ارکان حاکمیت، نیروهای مسلح و جغرافیای ایران است. از دید آمریکا نقطه پرش برای تصرف جهان «ایران» است. اما آیا بین آرزوی آمریکا و تحقق آن تعادلی وجود دارد (www.viceace.org).

اما در مورد اروپا قبلاً اشاره رفت اروپا به ویژه پس از حمله مارس ۲۰۰۳ آمریکا به عراق پی برد که هدف آمریکا دستیابی بی چون و چرا بر خلیج فارس است. اما اروپا به هیچ عنوان اجازه حمله نظامی آمریکا به ایران را نمی‌دهد. چنین متصور می‌شود که اروپا نمی‌خواهد که فضا به سمت و سوی میلیتاریزه شدن منطقه پیش برود. اروپای غربی به بیش از ۱۵ میلیون بشکه نفت در روز احتیاج دارد. در سالهای آینده نزدیکترین منبع انرژی به اروپا خلیج فارس و خاورمیانه خواهد بود. لذا اروپا نمی‌تواند از آخر پایگاه مستقل منطقه صرف نظر کند (کرین، ۲۰۰۳؛ www.Negararesh.de). به همین دلیل ملاحظه می‌شود که در جریان مسئله انرژی هسته‌ای و غنی سازی اورانیوم، اروپا مجدداً بر ادامه سیاست گفتگو تأکید می‌کند. اما در مقابل اروپاییان هم خواسته‌هایی از ایران که این خواسته‌ها سبب شده تا روابط با اروپای غربی توسعه نیابد. بحث‌های حقوق بشر و سلاحهای هسته‌ای مسائل اصلی بین طرفین است. اما ناگفته نماند که این اختلاف آنقدر اساسی و پایه‌ای نیست که سبب رویگردانی کامل اروپا از ایران شود (دریوفس، www.e-resane.com). حال دیدگاه روسها را نسبت به ایران چگونه می‌توان ارزیابی کرد. پر واضح است که روسها به دلیل ضعف اقتصادی و درگیریهای داخلی از حضور جدی در منازعات جهانی خودداری می‌کنند، اما ایران برای روسیه دارای اهمیت استراتژیک است. بزرگ‌ترین کشور جنوبی روسیه قادر به ایفای نقش تعیین کننده در آسیای میانه و

افغانستان، خلیج فارس و عراق است. روسیه و ایران در حال حاضر از سطح بالایی از مناسبات تجاری برخوردار هستند. گذشته از این ایران بازار مناسبی برای تسلیحات روسی است، اگر چه روسها در فروش تجهیزات پیشرفته خود به ایران با نیت مثبت عمل نمی‌کنند. روسیه هنوز جنگنده‌های مدرن وعده داده شده را به ایران تحویل نداده است و راه اندازی نیروگاه بوشهر را به تعویق می‌اندازد. اما ایران برای روسیه کارت خوش شانسی است. اگر روسها به دنبال گرفتن امتیاز اقتصادی و سیاسی از آمریکا باشند به ایران تنها اندکی نزدیک می‌شوند تا بلافاصله واشنگتن با تقاضای مسکو موافقت کند. اما در مورد چین به یقین می‌توان گفت که این کشور طی سالهای ۲۰۰۳-۱۹۸۳ شش و نیم میلیارد دلار اسلحه به ایران فروخته و در طول جنگ تحمیلی نیز ایران را تنها نگذاشت. از طرف دیگر این کشور در زمینه‌های تکنولوژیکی همکاری جدی با ایران دارد. در مقابل چین نیز نیازهای جدی در زمینه انرژی به ایران دارد. رشد دو رقیب اقتصادی چین طی دو دهه اخیر سبب شده تا مصرف انرژی این کشور به رقم قابل توجهی برسد، تا آنجا که دیگر منابع داخلی آن کشور کفاف تولید را نمی‌کند. چین با در اختیار داشتن ۲۳ میلیارد بشکه ذخیره نفتی (حتی از یک پنجم ذخایر نفتی ایران نیز بهره مند نیست) معادل ایران نفت تولید می‌کند. برآوردها نشان می‌دهد که چین نیز حداکثر تا ۱۹ سال دیگر نفت دارد، حال آنکه احتمالاً در آن سالها مصرف چین روزانه ۱۲ تا ۱۰ میلیون بشکه نفت می‌رسد و کشتی‌های حامل گاز آل. ان. جی بدان نرسد، مناطق صنعتی آن کشور مبدل به شهرکهای متروکه می‌شود.

چین نیاز به منبع قابل اتکای انرژی دارد، بنابراین ایران تحت اشغال آمریکا برای چین به هیچ وجه متصور نیست. اما چین نیز بازیگر قدری است. چین نیز بارها از کارت ایران برای عقب راندن آمریکا از تایوان استفاده کرده است. به محض اینکه آمریکا تصمیم به کمک نظامی و فروش تکنولوژی پیشرفته به تایوان می‌گیرد، چین نیز به ادامه گفتگوهای نظامی با ایران می‌پردازد! عکس این سیاست نیز صادق است، هر زمان که آمریکا امتیازی به چین داده، این کشور روابط خود با ایران را محدودتر کرده است. در ۱۹۹۵ چین تحت فشار آمریکا برنامه ساخت راکتور هسته‌ای در ایران را لغو کرد. در ۱۹۹۷ و ۱۹۹۶ نیز تلاشهای آمریکا برای لغو روابط هسته‌ای ایران و چین ادامه داشته است (برکلی، ۱۹۹۷: ۱۷۵).

اما آمریکا به جز آماده سازی فضای سیاسی برای تصرف خلیج فارس با یک عامل جدی دیگری مواجه است، آنهم نیروهای مسلح ایران است. مقابله با چنین نیرویی دست کم به ۶ ماه

تدارکات و گردآوری ارتشی به بزرگی سال ۱۹۹۱ نیاز دارد. ایران برخلاف عراق از حمایت جهانی برخوردار است، جمعیت و وسعتی سه برابر عراق دارد و می‌تواند از ابزارهای غیرکلاسیک برای نبرد استفاده کند. نبرد با ایران به معنی به آتش کشیدن نیمی از خاورمیانه است. مضافاً آنکه زنجیره حوادث پی در پی پس از آن سرانجامی نخواهد داشت. البته بطوریکه می‌دانیم از افزایش اهمیت خلیج فارس ۵۰ سال می‌گذرد. زمانیکه بزرگ‌ترین شرکت‌های نفتی آمریکا با هجوم به این منطقه سواحل جنوبی این خلیج را تسخیر کردند (در حالیکه انگلیس در سواحل شمالی خلیج فارس از اوایل قرن بیستم مشغول حفاری چاه نفت بود) ارزانی استخراج نفت از سایر نقاط دنیا از جمله آمریکا را از چشم انداخت. در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۵۰ انگلیس کماکان سلطان دریای عمان و خلیج فارس بود. اما کمبود شدید اعتبارات انگلیس را مجبور کرد به تدریج از دهه ۶۰ با امپراطوری خود خداحافظی کند و از ۱۹۷۰ به بعد نیز عملاً ناوهای هواپیمابر، نیم‌ناوها و کشتی‌های جنگی خود را بازنشسته کرد، را که نمی‌توانست آنها را نوسازی کند و نه آنکه هزینه نگهداری آنها بدهد. این امر باعث شد که آمریکا از ۱۹۷۰ جای انگلیس را در اداره منطقه بگیرد.

ایالات متحده نیز بجای انتقال حجم عظیم ناوگان به منطقه استراتژیک خلیج فارس با تقویت روزافزون ارتش ایران به شاه عنوان ژاندارم منطقه خلیج فارس را داد (نائیبیان، ۱۳۷۶: ۱۸۲). ترکیب ارتش در رژیم گذشته نیز به گونه‌ای بود که نیروهای کماندویی و هواپیمایی و آبی-خاکی آن قابل توجه و در حد دو لشکر و دو تیپ مستقل بود. وقوع انقلاب اسلامی ناگهان منطقه را با خلاء قدرت مواجه کرد. اگر چه آمریکا با اعزام دو ناوگان بزرگ خود متشکل از دو ناو هواپیمابر و صدها هواپیما و ده‌ها کشتی بزرگ و کوچک جنگی سعی کرد که مانع از رویداد هر حادثه ای شود. اما آمریکاییها خوب می‌دانستند که در دنیای دو قطبی ۱۹۸۰ نگهداری خلیج فارس توسط چند واحد دریایی و هواپیمایی امکان پذیر نیست، بویژه اینکه اگر اتحاد شوروی که با تسخیر افغانستان به ۳۰۰ کیلومتری خلیج فارس رسیده بود قصد دست درازی به منطقه را می‌کرد. یا آنکه عراق به دنبال اعاده حاکمیت خود بر جنوب (منطقه بی طرف، کویت و شمال شرق عربستان) می‌افتاد. اگرچه ایران هیچگاه برنامه‌ای برای تسخیر و یا حتی حمله محدود به همسایگان جنوبی خود نداشت (ایران حتی بحرین را با مصالحه واگذار کرد). اما اینها هیچکدام مانع نگرانی آمریکا نمی‌شده است. نتیجتاً آمریکا از روی استیصال اعلام کرد که هر اقدامی در خلیج فارس توسط دشمنان را با تمام امکانات از جمله بمب اتم جواب می‌دهد. این

در حالی بود که آمریکا چنین شروطی را حتی برای مرزهای اروپا تعیین نکرده بود(و تنها مشابه این تهدید در سال ۱۹۶۳ در بحران کوبا در ۹۰ کیلومتری آمریکا رخ داده است). نهایتاً آمریکا از سال ۱۹۸۱ به سه اقدام همزمان دست زد. ابتدا تقویت بیش از پیش پایگاههای خود در کشورهای غربی خلیج فارس، دوم تقویت ناوگان دریایی و سوم درگیر ساختن عراق به جنگ با ایران تا با یک حرکت دو مدعی قدرت(به زعم آمریکا) درگیر نبرد فرسایشی شوند. برای آمریکا این نیز کافی نبود. آمریکا به دنبال اقدام استراتژیک بود. ابتدا ارتشهای عربی را مجبور به توسعه بیش از اندازه خود نسبت به وسعت و جمعیت کرد و سپس با تقویت همزمان ترکیه و پاکستان به دنبال کم رنگ کردن خطر شوروی شد. اما علیرغم تمام این تلاشها آمریکا کماکان هیچ پایه استراتژیکی برای حفظ خلیج فارس نداشت. اوج گیری جنگ ایران و عراق سبب ناامنی منطقه شد. اصابتی پی در پی موشک به کشتیهای نفتکش منطقه و غرق کشتیها به دلیل برخورد با مین بازارهای دنیا را بشدت تحت تأثیر قرار می داد. مضافاً اینکه در منطقه، نقطه‌ای فوق استراتژیک به نام تنگه هرمز قرار داشت که حتی با یک نیروی متوسط مسدود کردن آن ممکن بود و این به معنی محروم شدن بازار نفت از حدود ۱۰ میلیون بشکه نفت صادراتی در روز بود(بورس، ۱۹۸۴: ۹۰-۷۵).

سیاست‌های آمریکا در خلیج فارس

منطقه خلیج فارس، نقطه هدف گیری شده از سوی گروه پر نفوذی از طراحان سیاست خارجی آمریکا بوده است که عقیده دارند دولت آمریکا برای دستیابی به سلطه جهانی باید کنترل نفت این منطقه را به دست گیرد. مایکل کلر نویسنده کتاب «جنگ بر سر منافع» می‌گوید: هدف از کنترل عراق تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج فارس به معنای داشتن کنترل روی اروپا، ژاپن و چین است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد.

اگر دوامردان آمریکابه دنبال منطقه‌ای در جهت بر پا ساختن یک امپراطوری آمریکایی باشند، اولین نقطه خلیج فارس خواهد بود. شن‌های بیابان این منطقه دو بشکه از هر سه بشکه نفت موجود در جهان را در دل خود نهفته دارد. ذخایر نفتی عراق به تنهایی بیش از مجموع ذخایر موجود در روسیه، ایالات متحده، چین و مکزیک تخمین زده شده است(کلر، ۱۹۹۳: ۶۷). این رویکرد که حین بحران انرژی سالهای دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و از آن هنگام به بعد

توسط یک نسل از سیاستمداران صیقل خورده، جسورانه‌ترین بیان خود را در سیاست‌های دولت جورج بوش یافته است. دولتی که در برنامه خود در حمله به عراق و مستقر کردن رژیمی دست نشانده واشنگتن در آنجا از هر دولت دیگری در آمریکا برای تبدیل شدن منطقه خلیج فارس به یک مستعمره آمریکا نزدیک شده است. بینش ژئوپلیتیک برانگیزنده سیاست کنونی دولت آمریکا در هجوم به عراق، آن است که عامل کلیدی برای امنیت ملی آمریکا همانا سلطه جهانی یعنی برتری کامل بر هر گونه رقیب بالقوه است. ایالات متحده برای رسیدن به این هدف نه تنها باید قادر به اعمال قدرت نظامی خود در هر نقطه از جهان و در هر زمان باشد، بلکه منابع کلیدی ثروت جهان را نیز که مهمترین آن نفت و بویژه نفت خلیج فارس است باید کنترل کند. از دیدگاه راست‌های افراطی مستقر در کاخ سفید و پنتاگون که تعیین کننده سیاست‌های کنونی دولت آمریکا هستند، اهمیت حیاتی منطقه خلیج فارس تنها از جهت سهم آن در تأمین انرژی ایالات متحده نیست، بلکه از آن جهت مهم است که این منابع به ایالات متحده اجازه می‌دهد شریان انرژی جهان را در دست داشته باشد تا بتواند رقبای بالقوه را از دستیابی به آنها محروم کند. چاس فریمن سفیر سابق ایالات متحده در عربستان در دوره ریاست جمهوری بوش اول می‌گوید: " دولت آمریکا اعتقاد دارد که برای دسترسی به منابع انرژی باید بر آنها کنترل داشته باشد. تفکر غالب در دولت این است که پایان یافتن جنگ سرد شرایطی را برای آمریکا فراهم آورده است که بتواند اراده خود بر جهان را تحمیل کند و آنها که توان تعیین مسیر رویدادها را از طریق اعمال قدرت دارند موظفند چنین کنند " ایدئولوژی آنها چنین است (کلر، ۱۹۹۳: ۸۰).

بنابراین ملاحظه می‌شود در این دیدگاه ایدئولوژیک، عراق گنجینه‌ای است که از جهت اهمیت بی‌همتا است. نفت خام عراق بر خلاف نفت موجود در زیر خاک یخ بسته آلاسکا یا نهفته در زیر خاک جلگه‌های آسیای مرکزی و یا زیر امواج طوفان دریا، به آسانی و با هزینه‌های ناچیز ۱/۵ دلار برای هر بشکه ارزانترین هزینه ممکن قابل دسترس است. اما شرکت‌های نفتی و دیک چینی هدفشان تنها تسلط بر این منابع نیست. هدف آنها بسیار فراتر از تسخیر عراق و تسلط بر منابع نفتی آن کشور می‌رود. دولت آمریکا از همان هنگام شوک نفتی سالهای دهه ۱۹۷۰ به طور پیگیر و بی‌وقفه مشغول افزایش قدرت نظامی خود در منطقه خلیج فارس، ساختن پایگاه‌های نظامی، فروش اسلحه و بستن قراردادهای دو جانبه نظامی با رژیم‌های محلی بوده است. اکنون بر پایه این قدرت نظامی دولت آمریکا آماده تحکیم قدرت خود در نقطه‌ای از

جهان است که اهرم تعیین کننده موازنه قدرت در چند دهه آینده خواهد بود. دولت جورج دبلیو بوش با کنترل عراق با یک ضربت خواهد توانست این طرح استراتژیک دراز مدت را تحکیم بخشد. انی سیاست بعدها به نام "دکترین کارتر" معروف شد. او در پشتیبانی عملی از این تهدید نیروهای ویژه آمادگی سریع را به وجود آورد و واحد نظامی چند هزار نفره ای که در نزدیکی منطقه مستقر شد و در صورت بروز بحران می‌توانست سریعاً به خاورمیانه اعزام شود (گرین، ۲۰۰۳: ۴).

قدم بعدی آمریکا جنگ خلیج فارس بود. قبل از سال ۱۹۹۱ این کشور قادر به قانع کردن دولتهای اطراف خلیج فارس برای اجازه دادن به ارتش آمریکا برای حضور نظامی دائم در خاک آنها نبود. عربستان ضمن حفظ روابط نزدیک با آمریکا، آغاز به تنوع بخشیدن به روابط تجاری و نظامی خود کرد و هنگام ورود چاس فریمن سفیر آمریکا در اواخر دهه ۱۹۸۰ به این کشور، ایالات متحده از جهت فروش اسلحه به عربستان به مقام چهارم تنزل پیدا کرده بود و فریمن اظهار می‌دارد که حتی از جهت تجاری نیز بریتانیا، فرانسه و چین جای آمریکا را گرفته بودند. با آغاز جنگ خلیج فارس این شرایط به کلی تغییر کرد. عربستان و دیگر دولتهای اطراف خلیج فارس دیگر با حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه مخالفت نمی‌کردند و در نتیجه نظامیان آمریکا گروههای متعدد ساختمانی، دلان اسلحه و تیمهای کمک نظامی با سرعت هر چه تمام‌تر وارد منطقه شدند. به قول فریمن "جنگ خلیج فارس عربستان سعودی را دوباره روی نقشه ما قرار داد و روابط ما را که سخت فرسوده شده بود دوباره احیاء کرد" (همان: ۳).

عامل مهم دیگر در قدرت یابی نظامی آمریکا، تحمیل یک جانبه مناطق ممنوعه برای پرواز هواپیماهای عراقی در شمال و جنوب این کشور در سال ۱۹۹۱ بود که بیشتر توسط پایگاههای هوایی آمریکا در ترکیه و عربستان سعودی اعمال می‌شد. رابینسون اظهار می‌دارد: "مرکز فرماندهی در نزدیکی ریاض عربستان دارای چنان ظرفیتی است که بسیار فراتر از توان عربستان برای استفاده از آن می‌رود. این مسئله در مورد قطر نیز دقیقاً صدق می‌کند (جانسون، ۱۹۹۲: ۷۴). قدم بعدی حمله به افغانستان و جنگ بی پایان و بی مرز علیه تروریسم که منجر به حملات هوایی آمریکا به کشورهای یمن، پاکستان و دیگر مناطق شد، قدرت آمریکا در منطقه را تقویت کرده است. در کنار این بخش اعظم بودجه نظامی دولت آمریکا صرف برنامه‌های نظامی در خلیج فارس می‌شود. تأسیسات نظامی اطراف خلیج فارس از جیبوتی در شاخ آفریقا گرفته تا جزایر دیه گوگاریسیا در دریای هند گسترش داده شده‌اند. آمریکائی‌ها بارها

اذعان کرده‌اند که استقرار نیروی نظامی در عراق موجب ایجاد امنیت برای خرید نفت می‌شود و عرضه آن را بدون اختلال می‌کند. بنیانگذاران پروژه‌ای به نام «قرن جدید آمریکایی» که مجمعی از افراطی‌ترین نظریه پردازان سیاست خارجی آمریکا است. عمده اعضای آن در دوره دولت بوش تشکیل شده‌اند از جمله اعضای آن دیک چینی، دونالد رامسفلد و لوئیس لیبی هستند. این گروه با همتایان افراطی خود در اسرائیل هم فکر و هماهنگ عمل می‌کنند. پیوند ایدئولوژیک این گروه در دوره ریچارد نیکسون و فورد قوام یافت. آن‌ها مجموعه‌ای از افراد هستند که در صدد پیاده کردن برنامه‌ای هستند که خطوط کلی آن در سال ۱۹۷۵ ترسیم شده بود (V.O-A, 12 may, 2007). در قرن بیستم، نوعی جا به جایی در جایگاه دولت هژمون در سطح بین‌المللی و همچنین خلیج فارس، روی داد. البته اینجا به جایی قدرت‌ها در منطقه خلیج فارس با تأخیری دو دهه‌ای از تغییر ساختار قدرت در نظام بین‌الملل صورت گرفت؛ بدین معنی که کشورهای اروپایی از ایفای نقش درجه اول در سطح بین‌المللی و در خلیج فارس از ابتدای دهه ۱۹۷۰ بازماندند و به جای آنها آمریکا نقش اصلی و برتر را به عهده گرفت. مجموعه روندها و تحولات بعد از جنگ جهانی دوم، موجب تضعیف تدریجی قدرت انگلستان در خلیج فارس شد. انگلستان پس از جنگ جهانی دوم به علت ضعف شدید قدرت نظامی، وارد فاز بازسازی و سرمایه‌گذاری برای تجدید توان خود شد، در حالی که آمریکا به عنوان قدرتی که کمترین آسیب را از جنگ دیده بود، توانست نقشی قدرتمندانه در عرصه بین‌الملل و به تبع آن در خلیج فارس ایفا کند. ایالات متحده به تدریج به عنوان قدرتی نوظهور به خلیج فارس راه یافت و پس از مدتی از دهه ۱۹۷۰، جایگزین انگلستان شد. در دهه ۱۹۷۰، کشورهای خلیج فارس روابط و تعاملات خود با آمریکا را در قالب دکترین دوستونی نیکسون مدیریت کردند. سیاست دوستونی با اتکا بر دو قدرت و متحد منطقه ای آمریکا یعنی ایران و عربستان سعودی به منظور ایجاد توازن امنیتی در خلیج فارس شکل گرفت. این در شرایطی بود که اتحاد جماهیر شوروی در عراق، یمن جنوبی، ظفار و شاخ آفریقا از نفوذ قابل توجهی برخوردار شده بود. در این چهارچوب، تأمین امنیت منطقه به نقش آفرینی ایران (ستون نظامی) و عربستان سعودی (ستون اقتصادی) موقوف شد. دکترین بیشتر ایجاد بازدارندگی در مقابل تهدید کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی بود. در دوره جنگ سرد، خلیج فارس از مناطق اصلی رقابت آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود و هریک از دو ابرقدرت، سعی داشتند تا نفوذ خود را از طریق جذب بازیگران منطقه‌ای در خلیج فارس افزایش دهند. ایران در دوران قبل از انقلاب و

کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس، در شمار متحدان امریکا قرار داشتند و رژیم بعثی عراق، روابط بسیار نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی، برقرار ساخته بود. اما وقوع انقلاب اسلامی در ایران موجب شد یک قدرت عمده منطقه‌ای از سلطه امریکا خارج و از نفوذ امریکا در خلیج فارس کاسته شود و تعامل بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این منطقه در دهه ۱۹۸۰ پیچیده‌تر شود. در واقع، وقوع انقلاب اسلامی در ایران، باعث ظهور بازیگر منطقه‌ای چالشگر در برابر هژمونی و تسلط امریکا در منطقه شد. در دهه ۱۹۸۰، حمایت مشترک امریکا و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از عراق در جنگ مقابل ایران، در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی، نشانگر تلاش‌های گسترده، برای مقابله با این چالش بود. همکاری و سیاست مشترک امریکا و کشورهای جنوب خلیج فارس در راستای منافع و اهداف مشترک آن‌ها برای تضعیف قدرت ایران و عراق از طریق تداوم جنگ بین دو کشور قرار داشت. این همکاری‌ها در اواخر جنگ و در بحبوحه نبرد نفتکش‌ها، معطوف به مقابله مستقیم با ایران شد. فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد از یکسو و حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ از سوی دیگر و پیامدهای بعدی باز پس‌گیری کویت و تحریم‌های بین‌المللی اعمال شده بر عراق موجب شد این کشور به عنوان یک بازیگر قدرتمند، عملاً نقش منطقه‌ای خود را از دست بدهد. این دو تحول مهم، باعث شد که حضور و برتری ایالات متحده امریکا در خلیج فارس در مقایسه با سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای، افزایش یابد و این شروعی برای تلاش امریکا در راستای هژمونی بر منطقه بود. فروپاشی شوروی، باعث تلاش رهبران امریکا برای طراحی نظام تک قطبی در عرصه بین‌المللی در قالب پارادایم‌هایی مانند نظم نوین جهانی شد که بالطبع در خلیج فارس نیز به صورت حضور امریکا به عنوان تنها قدرت فرامنطقه‌ای دخیل در مسائل منطقه جلوه گر می‌شد. حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، به صورت عملی امکانات و زمینه‌های لازم برای کسب موقعیت برتر نظامی برای امریکا در خلیج فارس و حضور مستقیم آن در منطقه را بیشتر مهیا ساخت. اشغال کویت از سوی عراق به تشکیل ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری امریکا برای جنگ با ارتش صدام و بیرون راندن آن از خاک کویت منجر شد. امریکا از این زمان به دلیل استلزامات طرح نظام تک قطبی در عرصه جهانی و اهمیت منطقه خلیج فارس در این طرح، سعی کرد با حضور نظامی بیشتر، موقعیت خود را تثبیت کند و حمله عراق به کویت، توجیه و بهانه لازم برای امریکا را فراهم کرد. در دهه ۱۹۹۰ امریکا سیاست مهار دوگانه را برای مقابله با ایران و عراق به عنوان بازیگران مخالف سلط امریکا در پیش گرفت. سیاست‌های تجاوزکارانه

صدام و قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد بعد از اشغال کویت، شرایط جدیدی را در منطقه به وجود آورد تا به این بهانه، حضور نظامی آمریکا گسترش یابد ایالات متحده برای اجرای استراتژی خود نیازمند استقرار نیرو، امکانات و تجهیزات نظامی حضور نظامی در منطقه مبنی بر خود در خشکی بود. برخلاف دوره پیش از جنگ خلیج فارس که حضور نظامی آمریکا به دلیل حساسیت‌های فرهنگی و سیاسی برخی از کشورهای منطقه خلیج فارس، محدود و نامشهود بود، در این دوره این حضور، علنی‌تر، مشهودتر و گسترده‌تر و در عین حال بحث برانگیزتر است. حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ از یکسو بهانه لازم برای گسترش حضور مستقیم نظامی آمریکا در خلیج فارس را به وجود آورد و از سوی دیگر با افزایش نگرانی‌های امنیتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس از قدرت‌های منطقه‌ای، بسترها و انگیزه‌هایی جدی را برای تعمیق پیوندهای استراتژیک بین کشورهای جنوبی خلیج فارس و آمریکا، به ویژه در ابعاد نظامی امنیتی، مهیا کرد. براین اساس، موافقتنامه‌های نظامی دوجانبه‌ای بین آمریکا و کشورهای شورای همکاری در دهه ۱۹۹۰ به امضا رسید. این موافقتنامه‌ها از سوی کشورهای منطقه با هدف تضمین بقا و امنیت، توسط آمریکا امضا شد. در مقابل، ایالات متحده آمریکا با هدف تثبیت هژمونی در این منطقه به دنبال امضای این موافقتنامه‌ها بود. بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، حضور مستقیم نظامی آمریکا در خلیج فارس افزایش یافت و این کشور مرحله جدیدی را برای تثبیت هژمونی خود در خلیج فارس آغاز کرد. آمریکا سعی کرد خلیج فارس و خاورمیانه را به حوزه نفوذ انحصاری خود تبدیل کند و از حضور جدی سایر قدرت‌های بزرگ رقیب در منطقه جلوگیری کند و در این راستا، ایران و عراق را در زمره محور شرارت قرار داد، برای تغییر رژیم در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله نظامی کرد و تلاش نمود ایران را منزوی کند و در این راستا آمریکا سعی کرد تا همکاری و مشارکت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را به دست آورد. اشغال عراق، تقویت ترتیبات نظامی دوجانبه با کشورهای عربی خلیج فارس و انزوای کامل ایران، سه بعد اساسی سیاست سیطره آمریکا در منطقه خلیج فارس بعد از یازده سپتامبر محسوب می‌شود. رویکرد آمریکا براساس ترکیب منعطفی از بازدارندگی، دیپلماسی مبتنی بر اجبار، برتری نظامی جهانی و استفاده پیشگیرانه یا پیش‌دستانه از نیروی نظامی به همراه اشاعه ارزش‌های دموکراتیک امریکایی بوده است. هرچند تلاش‌های آمریکا برای سیطره بر خلیج فارس، از چندین دهه گذشته آغاز شد، اما این تلاش‌ها در مقطع بعد از یازده سپتامبر وارد مرحله نوین و بسیار جدی‌تری شد. در مقطع اخیر و با اشغال عراق، مسائلی مانند مبارزه با

تروریسم و افراط گرایی در خاورمیانه، بهانه‌های لازم برای حضور امریکا در خلیج فارس را بیشتر فراهم کرد. با وجود این، سیاست هژمونی امریکا در خلیج فارس با برخی چالش‌ها و مخالفت‌های بازیگران منطقه‌ای و موازنه سازی نرم قدرت‌های فرامنطقه ای رو به رو شده است و امریکا در تثبیت هژمونی خود در منطقه با چالش‌ها و موانع عمده‌ای رو به رو است.

دولت‌های اروپایی: همکاری و رقابت

در دوره جنگ سرد با توجه به ساختار دو قطبی نظام بین‌الملل و قراردادن اغلب کشورهای عمده اروپایی مانند فرانسه، انگلستان و آلمان غربی در جرگه بلوک غرب و هم چنین نگرانی فزاینده این کشورها از تهدید کمونیسم، همکاری و همراهی اروپایی‌ها با امریکا به ویژه در مسائل امنیتی در حد بالایی قرار داشت. با فروپاشی نظام دو قطبی و تلاش‌های امریکا برای هژمون شدن، همکاری‌های اروپا با امریکا در حوزه‌ها و مناطق مختلف تداوم یافت، با این حال، این همکاری همانند دوره جنگ سرد، یکپارچه و در تمام حوزه‌ها با همراهی کامل نبوده است. به عنوان نمونه، همکاری اروپایی‌ها با امریکا در سیاست مبارزه با تروریسم در سطح بالایی بوده، اما در مواردی مانند حمله امریکا به عراق که واشنگتن سیاست یک جانبه گرایانه و تهاجمی را در پیش گرفته بود، کشورهای عمده اروپایی مانند فرانسه و آلمان با آن همراهی نکرده‌اند. نکته دیگر این که در بسیاری از حوزه‌ها، همراهی کشورهای اروپایی به مفهوم تمایل آنها به استفاده از قدرت امریکا در عرصه جهانی، به نوعی است که بتواند اهداف و منافع آنها را نیز تأمین کند. درحقیقت، قدرت‌های بزرگ اروپایی تمایل ندارند مانند دوران جنگ سرد، امریکا را برای سیطره بیشتر در مناطق مختلف جهان، همراهی کنند؛ از این رو استراتژی دو وجهی همکاری و رقابت را اتخاذ کرده‌اند. در شرایطی که منافع اروپا تأمین شود، همکاری می‌کنند و در شرایطی که موجب تضعیف قدرت بین‌المللی آنها شود، به رقابت و موازنه نرم می‌پردازند.

روسیه و چین: استراتژی موازنه نرم

برخلاف کشورهای اروپایی که عمدتاً سیاست همکاری و در مقاطعی بسته به شرایط، سیاست رقابت با امریکا در سطح بین‌المللی و از جمله در منطقه خاورمیانه را اتخاذ کرده‌اند، روسیه و چین به عنوان دو قدرت بزرگ در سیاست بین‌الملل، در پی موازنه سازی در برابر امریکا در خلیج فارس و جلوگیری از دستیابی این کشور به جایگاه هژمون در منطقه بوده‌اند.

البته با توجه به برتری نظامی امریکا در خلیج فارس و امکان و تمایل ضعیف سایر قدرت‌ها برای ایجاد موازنه نظامی و سخت در برابر آن، اکثر تلاش‌های روسیه و چین برای موازنه سازی، بر موازنه نرم متمرکز بوده است. موازنه نرم برخلاف موازنه سخت و سنتی که بر تغییر فیزیکی توازن تأکید دارد، به تضعیف، خنثی سازی و افزایش هزینه‌های اقدامات یکجانبه گرایانه قدرت برتر توجه نشان می‌دهد. بر این اساس، محور سیاست‌های روسیه و چین عمدتاً افزایش نفوذ و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با منطقه خلیج فارس بوده است. در مورد موازنه نرم دو قدرت روسیه و چین در برابر امریکا در سطح بین‌المللی، چند نکته مهم قابل ذکر است. نخست این که این دو قدرت از توان رویارویی منفرد و یا حتی مشترک با امریکا در حوزه نظامی برخوردار نیستند و به دلیل وجود تردید در مورد موفقیت چنین سیاستی و هزینه‌های بالای آن، تمایلی به این امر ندارند. دوم این که سیاست موازنه نرم با استفاده از شیوه‌ها و ابزارهای غیرنظامی از جمله اقتصادی، استفاده از نهادهای بین‌المللی مانند شورای امنیت، عدم حمایت و حتی مخالفت با سیاست‌های یکجانبه گرای امریکا در سطح بین‌المللی و حمایت از مخالفان منطقه‌ای امریکا، دنبال می‌شود. میزان توسل این قدرت‌ها به موازنه نرم با نوع رویکرد امریکا در مسائل مختلف، ارتباط مستقیم دارد، به گونه‌ای که سیاست امریکا هر قدر تهاجمی‌تر و یکجانبه‌گراتر باشد، احتمال اتخاذ موازنه نرم و میزان موازنه بیشتر خواهد بود مانند (سیاست دولت بوش) اما با کاهش ابعاد تهاجمی سیاست خارجی امریکا، انگیزه‌های موازنه در برابر آن مانند سیاست دولت اوباما کمتر خواهد بود. موازنه سازی و رقابت چین و روسیه در برابر امریکا در خلیج فارس نیز به نوعی تابعی از سیاست‌ها و ملاحظات کلی این دو کشور در قبال امریکا با در نظر گرفتن شرایط خاص منطقه‌ای بوده است. بعد از ۱۱ سپتامبر و به ویژه بعد از حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، امریکا رویکردی یکجانبه‌گرا و تهاجمی در منطقه خلیج فارس در پیش گرفت و به ویژه در پی تغییر بنیادین نظم منطقه‌ای در ابعاد مختلف و جلوگیری از نفوذ سایر قدرت‌های بزرگ، به ویژه چین و روسیه، در خلیج فارس برآمد. این رویکرد به تلاش گسترده‌تر این دو کشور برای ایجاد موازنه نرم در قبال امریکا در خلیج فارس منجر شد که از جمله این تلاش‌ها، گسترش روابط با کشورهای عربی خلیج فارس، تعامل با جمهوری اسلامی ایران و در مجموع، کمک به ایجاد نظمی چند بعدی و جامع‌تر در خلیج فارس بود.

نتیجه‌گیری

خلیج فارس و غرب خاورمیانه منبع اول انرژی جهان است. از ۱۷ سال قبل به این سو(با فروپاشی شوروی) آمریکا حرکت جدی خود را برای تصرف منطقه آغاز کرده است و از دو سال قبل به این سو اروپای غربی، روسیه و چین پی به جدی بودن برنامه‌های آمریکا برده‌اند. اکنون نبرد اصلی بین نیروهای سیاسی خارج از منطقه است. نقش ایران در این بین جدی و تعیین کننده است. اما محور اصلی گفتگوها تهران و آینده سیاسی آن خواهد بود. اکنون به نظر می‌رسد این وظیفه دولتمردان و سیاستمداران ایرانی است که از تضاد منافع بین قدرتها بهترین بهره را ببرند. در یک نقطه نیز تردیدی نیست که آمریکا از مرزهای غربی پاکستان تا تل آویو هیچ قدرت منطقه‌ای را تحمل نمی‌کند. طبیعی است که تضعیف ایران دستور کار واشنگتن باشد. منطقه خلیج فارس با خلاء قدرت روبروست و آمریکا مایل به پر کردن این خلاء به تنهایی و به عنوان ابر قدرت قرن ۲۱ است، چرا که این منطقه استراتژیک ترین نقطه دنیا است. البته اگر بنا به همکاری میان دولت‌های منطقه باشد، به نظر می‌رسد که اولویت نخست چه از نظر ژئوپلیتیک و چه از نظر دیپلماسی منطقه‌ای، تأمین امنیت خلیج فارس و تدوین یک مرام حقوقی- دیپلماتیک برای تدوین ساختار جدیدی برای امنیت این خلیج است. وجود دهها ناو و زیردریایی و ناوهای هواپیمابر که به قدرتهای بزرگ فرامنطقه ای تعلق دارند نه تنها خلیج فارس را به پادگانی نظامی شبیه کرده است، بلکه امکان اقداماتی نظیر لایروبی حاشیه خلیج فارس و یا خارج ساختن بقایای کشتی‌های غرق شده را با دشواری مواجه کرده است. به ویژه در تنگه هرمز که درصد قابل توجهی از نفت جهان از آن عبور می‌کند، کشتی‌ها و نفتکشهای غرق شده در اطراف آن وضعیت نامناسبی را برای دریانوردان به وجود آورده است. این امر پاکسازی خلیج فارس را برای عبور آزادانه نفتکشها و کشتی‌های تجاری حثز اولویت کرده است. افزون بر این کشورهای منطقه می‌بایست برای بهبود شرایط زیست محیطی این آبراه بسته که زندگی بسیاری از ساکنان ساحلی به آن وابسته است، تدابیر اجرایی بیندیشند. اگر قرار باشد که رژیم زیست محیطی و ترتیبات حقوقی- امنیتی در این خلیج استراتژیک تدوین و به مورد اجرا گذاشته شود، نخستین گام خروج نیروهای نظامی قدرتهای فرا منطقه‌ای است که با سقوط صدام حسین نه تنها تداوم حضورشان توجیهی قابل قبول ندارد، بلکه تداوم این حضور گسترده ممکن است حتی به بروز و یا تعمیق سوء تفاهمات بیانجامد. در این باره برخی از ناظران از احتمال دخالت قدرتهای فرامنطقه‌ای برای تشدید سوء تفاهم‌های

مرزی میان کشورهای منطقه سخن می‌گویند. اما اگر چنین سناریویی به قوع بپیوندد، آنگاه حتی اختلافات جزئی کشورهای منطقه نیز بالقوه ممکن است به بحرانهای پیچیده و دشوار تبدیل شود. از سوی دیگر تشدید حضور نیروهای فرا منطقه‌ای احساسات ضد غربی مردم منطقه را تحریک و اقدامات تروریستی در منطقه شعله کشیده است. چنین اوضاع خطرناکی یک بار دیگر ضرورت همکاری جمعی کشورهای حاشیه خلیج فارس بر سر تفاهم برای اخراج نیروهای فرا منطقه‌ای و تدوین یک نظام امنیتی کارآمد و بی طرفانه برای این منطقه را به تصویر می‌کشد. ضرورتی که نادیده گرفتن آن عواقب ناخوشایندی در پی خواهد داشت. ورود امریکا به خلیج فارس بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شد، اما تنها بعد از خروج انگلستان در ابتدای دهه ۱۹۷۰ بود که امریکا به قدرت فرامنطقه‌ای اصلی در این منطقه تبدیل شد، در دوره جنگ سرد، امریکا عمدتاً در پی موازنه سازی در برابر اتحاد شوروی در مناطق مختلف جهان از جمله خلیج فارس بود، اما با پایان جنگ سرد، محور اصلی سیاست امریکا در منطقه خلیج فارس بر تثبیت سیطره و تسلط خود بر این منطقه قرار گرفته است. امریکا با تشدید حضور مستقیم نظامی در منطقه بعد از بحران حمله عراق به کویت، در پی تثبیت هژمونی خود برآمد. تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به ویژه حمله امریکا به عراق نیز گام مهمی برای تسلط بر منطقه از سوی امریکا و جلوگیری از ورود سایر قدرت‌های بزرگ بود. تلاش امریکا برای سیطره بر خلیج فارس، دارای ابعاد منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. جلب همکاری متحدان منطقه‌ای، برای ایجاد اصلاحات بنیادین در قالب طرح‌هایی مانند دموکراتیک سازی در خاورمیانه و یا طرح خاورمیانه بزرگ‌تر و کوشش برای ایجاد نظامی جدید و تغییر رژیم و یا تضعیف دولت‌های مخالف در مواردی مانند حمله به عراق و تلاش برای انزوای جمهوری اسلامی ایران، از جلوه‌های تلاش منطقه‌ای امریکا بوده است. در بعد فرامنطقه‌ای، همراه ساختن دولت‌های متحد و همسو مانند برخی کشورهای اروپایی و جلوگیری از نفوذ قدرت‌های بزرگ رقیب مانند چین و روسیه، در راستای سیاست‌های امریکا در مورد خلیج فارس بوده است. واکنش‌ها و رویکردهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به سیاست هژمونی و توسعه طلبی امریکا نیز متفاوت بوده است. از دیدگاه صاحب نظران، استفاده از ابزار نظامی و روش‌های سخت افزارانه برای به دست گرفتن کنترل اوضاع در منطقه نه تنها از موقعیت برتر امریکا حکایت نمی‌کند بلکه نشانه فاصله زیاد این کشور با موقعیت هژمونیک، تلقی می‌شود. در سطح بین المللی، به رغم همراهی نسبی و گزینشی برخی کشورهای اروپایی با امریکا در خلیج فارس، در

برخی موارد نیز مخالفت‌های عمده‌ای با سیاست‌های تهاجمی و یکجانبه‌گرایی آمریکا از سوی این کشورها وجود داشته است که مخالفت با حمله آمریکا به عراق از سوی فرانسه و آلمان را می‌توان در این راستا دانست. رویکرد چین و روسیه و حتی برخی قدرت‌های اروپایی در قالب مفهوم موازنه نرم قابل تبیین است که شامل استفاده از ابزارها و شیوه‌های اقتصادی، نهادهای بین‌المللی و ابزارهای سیاسی و توسعه روابط و نفوذ در منطقه خلیج فارس بوده است. در مورد شرایط و نتایج سیاست و تلاش آمریکا برای سیطره در خلیج فارس، می‌توان گفت به رغم برخی همکاری‌ها و همراهی‌ها با این کشور در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، آمریکا با موازنه‌سازی جدی ولو نرم از سوی قدرت‌های بزرگ مانند چین و روسیه و برخی کشورهای اروپایی و مخالفت بازیگران منطقه‌ای به ویژه ایران رو به رو بوده است. این گونه هزینه‌ها و مخالفت‌ها به ویژه هنگامی بیشتر می‌شود که سیاست آمریکا بیشتر تهاجمی و یکجانبه‌گرایانه می‌شود. در مجموع، می‌توان گفت که سیاست آمریکا در خلیج فارس در دو دهه اخیر با موفقیت‌ها و ناکامی‌هایی مواجه بوده ولی سیاست تهاجمی آمریکا در منطقه خلیج فارس نتوانسته است موجب تثبیت هژمونی این کشور و دو به ناکامی‌های بیشتر آمریکا از یکسو و افزایش بی‌ثباتی‌ها و ناامنی‌های در سطح منطقه از سوی دیگر منجر شده است. بر این اساس، آمریکا با اتخاذ رویکرد جدید مبتنی بر چند جانبه‌گرایی و مشارکت بازیگران تأثیرگذار، ناگزیر است رویکرد سابق خود را کنار بگذارد. ظهور و تقویت سایر قدرت‌های بزرگ و منافع آن‌ها در خلیج فارس و واکنش‌های منفی عمومی به سیطره آمریکا در سطح منطقه‌ای از متغیرهای اصلی در این خصوص به شمار می‌آیند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اسدیان، امیر (۱۳۸۱). **سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس**، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ادریس، محمد سعید (۱۳۸۱). «شورای همکاری خلیج فارس و حوادث یازدهم سپتامبر»، ترجمه عبدالرضاهمدانی، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال نهم، شماره ۴.
- امینی، آرمین (۱۳۸۵). «نشست شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه اروپا دسامبر ۲۰۰۶»، **گزارش راهبردی**، مرکز تحقیقات راهبردی جمهوری اسلامی ایران.
- ایزدی، پیروز (۱۳۸۷). «رویکرد فرانسه به خاورمیانه»، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای**، سال نهم، شماره ۳۵، پاییز.
- خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) (۱۳۸۳). سرویس اقتصادی-انرژی، جمعه ۳۰ مرداد. خرازی، رها (۱۳۸۳). **آمریکا و ژئوپلیتیک نفت خلیج فارس**، تهران: شانا.
- دریغوس، رابرت. طرح ۳۰ ساله واشنگتن برای کنترل نفت خلیج فارس. www.e-resaneh.com
- ثاقب، حسن (۱۳۸۶). پیامدهای بازرگانی ایجاد منطقه آزاد تجاری بین اتحادیه گمرکی شورای همکاری خلیج فارسی و اتحادیه اروپا بر تجارت ایران»، **ماهنامه بررسیهای بازرگانی**، شماره ۲۷، بهمن و اسفند.
- ثاقب، حسن و گرشاسبی، علیرضا (۱۳۸۹). «چشم انداز منافع تجاری ایجاد منطقه تجارت آزاد با شورای همکاری خلیج فارس برای ایران»، **فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی**، شماره ۵۶، پاییز.
- کله، مایکل (۱۳۸۲). «دستیابی به نفت جهان یا مهار چین»، ترجمه پویا صدارت، **روزنامه همشهری**، دیپلماتیک، مرداد ماه، شماره ۱۷.
- گرین، پیس (۲۰۰۳). «نفت و بحران عراق»، ترجمه لیلا سمینو، **نشریه ماهانه گرین پیس**، www.negaresh.de
- لابروس، هانری (۱۳۵۱). **خلیج فارس و کانال سوئز**، ترجمه محمود خواجه نوری، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- لطفیان، سعیده (۱۳۸۵-۸۶). «چالش های جدید امنیتی خلیج فارس: بررسی منافع مثلث ایران - آمریکا - شورای همکاری خلیج فارس»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۴۸ و ۴۹، زمستان و بهار.
- نائبیان، جلیل (۱۳۷۶). **پژوهشی در مسائل سیاسی تاریخی نفت در ایران**، جلد ۲، تهران: نشر

ثارالله.

نعیمی ارفع، بهمن (۱۳۷۰). مبانی رفتاری شورای همکاری خلیج فارس در قبال جمهوری

اسلامی ایران، تهران: مرکز چاپ و انتشارات و زارت امور خارجه.

ویلسون، آرنولد (۱۹۲۸). **خلیج فارس**، ترجمه محمود خواجه نوری، تهران: بی جا.

واعظی، محمود (۱۳۸۵). «ترتیبات امنیتی خلیج فارس»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۴۰، تابستان.

ب) منابع انگلیسی

Busch. B. C (1967). Britain and the Persian Gulf . University of Clifornia press.

Chpmsky. N (1987) . on power and ideology . Montreal, Black Rose Book.

Jahson. T and Reymond. B (1981). Minig the strait of Hormuz . US, naval institiute proceeding. - ,

Kuniholm. B. R (1984). Persian Gulf and united srate policy A Guid to issues and refrences. Claremont, regina books.

